

نگرشی جدید به وام و استقراض خارجی

نوشته: محسن قانع بصیری

یکی از موضوعاتی که در یکصد و پنجاه ساله اخیر اقتصاد سیاسی ایران در محافل اقتصادی - سیاسی و تاریخی مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است، موضوعی است به نام وام، و غرض از وام، وامی است که دولت‌های حاکم در این یکصد و پنجاه ساله از کشورهای با توسعه شتابان، برای مقاصد خود گرفته‌اند. اینکه کارنامه این وامها چگونه بوده و چه تأثیری در اقتصاد کشور گذارده است، موضوع بحثی آماری - اقتصادی است، اما یک نتیجه که می‌توان آن را به عنوان دستاورد این وامها عنوان کرد از تجربیات این یکصد و اندی سال بدست آمده است و آن اینکه، جامعه نسبت به اخذ این نوع وامها بدین شده است. افق این بدینی تا به حدی است که پای عدم پذیرش برای اخذ وام حتی به قانون اساسی ما هم کشانده شده است و به قولی دست و پای دولتمردان را بسته است، هرچند که به نظر می‌رسد در عمل چنین نبوده است.

در یک نگاه کلی می‌توان اخذ وام از کشورهای صنعتی را به سه دوره مشخص تقسیم کرد:

۱- دوره‌ای که رابطه مبتنی بر اخذ وام از طریق رابطه شخص شاه با دولتهای کشورهای ثروتمند انجام می‌شد. در این نوع از وامها وجوه و اعتبارات مستقیماً به جیب شخص شاه می‌رفت. شاهان قجری نیز با اخذ این وام می‌توانستند تا حدی مخارج شخصی و سفرهای فرنگ خود را تأمین کنند. این نوع وامها تا انقلاب مشروطیت ادامه یافت.

۲- از انقلاب مشروطیت تا پایان دوره رضا شاه وامی گرفته نشد و علت آن نیز در بدینی رهبران مشروطه نسبت به اخذ وام بود. این بدینی میراثی بود که به دوره رضا شاه هم رسید و تا وی بر سر قدرت بود اجازه اخذ وام از ممالک با توسعه شتابان را نداد.

۳- مرحله سوم مرحله‌ای بود که دولتها به عنوان یک مجموعه در مقابل دولت‌های صنعتی قرار گرفتند. در این دوره به استثنای چند زیر دوره کوتاه، وامها یا برای حل مشکل تراز پرداختها مورد استفاده قرار می‌گرفت و یا صرف

سرمایه‌گذاری بر روی آن دسته از صنایعی می‌شد که می‌توانستند زمینه را برای مورد اول تشدید کنند.

و سرانجام می‌توان به زمینه‌ای اشاره کرد که می‌تواند دوره آ آینده را دوره وامهای فعال گرداند که بعداً درباره آن با شما صحبت خواهیم کرد.

اقتصاد سیاسی وام

موضوع و ریشه اصلی مخرب بودن وامهایی که در این یکصد و اندی سال گرفته شده است، به اقتصاد سیاسی جامعه باز می‌گردد. می‌دانیم اقتصاد سیاسی ایران با شاخص تبادل مواد خام با کالای ساخته شده شناخته می‌شود. جریان نفت بعنوان مواد خام توانست غیر مولدترین سازمان کشور، یعنی دولت را به ثروتمندترین سازمان موجود در کشور تبدیل کند. همین ثروت باعث شد تا دولت علی‌رغم فقدان صلاحیت، برای خود حقوقی ویژه در جامعه بدست آورد. حقوقی که حفظ آن خرج داشته و هزینه‌های زیادی را بردوش وی می‌گذارد. از طرف دیگر نیز مردم بر این تصور برآمدند این دولت است که باید مخارج زندگی آنها را پرداخت کند. بدین ترتیب رابطه‌های غیر مولد و ناهماهنگ میان دولت و مردم برقرار شد، بطوریکه به جای آنکه مردم از طریق مالیات حاصل از ارزش افزوده هزینه دولت را پرداخت کنند، این دولت بود که قسام الارز و ثروت شد و با هرچه ثروتمندتر شدنش در دامی خود ساخته فرو رفت. دامی که با هر بحران برای حفظ موقعیت به صورت فرشته‌ای رخ می‌نمود و فرشته نجات دهنده طبعاً وام بود و بیس.

وضع نامتقارن و غیرطبیعی ارتباط میان دولت و مردم بخصوص از سالهای بعد از دهه سی شمسی قرن حاضر شدت گرفت. به فاصله تقریباً ۴۰ سال تعداد کارمندان و کارکنان دولت از حدود یکصد و اندی هزار نفر به سه میلیون و اندی نفر رسید و این وضع در حالی بود که دانستاً بر حجم حقوق ویژه و مسئولیت‌های نامتوازن و هزینه‌ساز دولت افزوده می‌شد. این هزینه‌ها از حدود سالهای ۴۰ شمسی به صورت

سوسیدهای مصرف بروز کرد تا به امروز که به رقم حدود سالیانه ششصد میلیارد تومان رسیده است.

پیش از آنکه به تاریخ این تحولات بپردازیم باید اشاره‌ای داشته باشیم به اقسام مصارف وامها. در یک نگاه کلی به مقوله اقتصاد می‌توان علم اقتصاد را علم حرکت و چرخش سرمایه دانست، به طوریکه در هر چرخش و حرکت مقداری و درصدی بر حجم سرمایه افزون می‌گردد که نشانه همان ارزش افزوده کار کرده است. پس اقتصاد عامل واسطه یک دوره اقتصادی کار است که به وسیله آن می‌توان سرمایه را در این دوره افزون کرده و چیزی بر آن افزود.

نوع بسیار ساده یک دوره اقتصادی همان مقوله ایست که آن را بهره سرمایه مالکانه می‌نامیم. اتفاقاً این نوع از بهره فاقد مقوله کار است و همین که شما صاحب مالی باشید، حال کمی یا کیفی می‌توانید از نعم بهره مالکانه آن استفاده کنید. سرمایه خود از منابع کمیاب است و در شکل پولی آن می‌تواند سایر منابع را جمع‌آوری و قلمروی از فعالیت اقتصادی را ایجاد کند. معمولاً به آن دسته از سرمایه‌هایی که توانایی حرکت دز این محدوده را دارند، سرمایه‌های مالی می‌گویند، آنان تنها براساس نرخ بهره مالکانه فعالیت می‌نمایند. همین اعتبارات است که می‌تواند در قلمرو کار بهره‌داری را به خود الصاق کند و آن بهره‌کار است. پس اتصال سرمایه‌های مالی و صنعتی به معنی اضافه نمودن دو بهره است، بهره مالکانه و بهره کار. اگر بهره‌کار از بهره مالکانه بیشتر باشد، بر حجم سرمایه‌های صنعتی افزوده می‌شود و بالعکس اگر بهره مالکانه بیشتر شود، آنگاه این سرمایه‌های مالی هستند که تعیین‌کننده می‌شوند، چرا که جهت سرمایه‌ها و درخواست‌ها به سوی آنها قرار می‌گیرد.

پس می‌توان گفت یکی از شاخص‌های مهم حرکت سرمایه‌های به سوی کار و کار صنعتی، فزونی نرخ بهره کار نسبت به بهره مالکانه سرمایه است. البته باید توجه داشت که نوع سومی از سرمایه‌ها هم وجود دارد که آنها را سرمایه‌های مواد خامی می‌نامیم. این

سرمایه‌ها از محل تبادلات مواد خام بخصوص از بعد از انقلاب صنعتی رشد و توسعه پیدا می‌کنند و ویژگی مهم آنها تأثیری است که بخصوص از بعد از انقلاب صنعتی بر سیاست اقتصادی جهان گذارند. ما در این بخش و برای آنکه بتوانیم وضع وامهای ایران را روشن کنیم نگاهی به تحول این سرمایه‌ها در جهان و در ایران می‌اندازیم.

ویژگی سرمایه‌های مؤثر در جهان

از بعد از انقلاب صنعتی جهان ناظر بر ایجاد مکانیسم‌هایی از سرمایه شده که بطور خلاصه در زیر ملاحظه می‌شود:

۱- سرمایه‌های صنعتی، سرمایه‌های صنعتی از با ارزش‌ترین سرمایه‌های موجود در جهان‌اند، علت نیز روشن است: واسطه حرکت هر دوره سرمایه برای فزونی آن کار و آن هم کار صنعتی است، جهت‌گیری این نوع کار هم به تدریج تغییر کرده است. بدین معنی که به تدریج از کار تولیدی به سوی کار تحقیقاتی روی آورده است.

۲- سرمایه‌های مالی، جریان

شتابگیری در تولید و کمبود منابع مالی سطح درخواست منابع مالی را در کشورهای صنعتی شده نوبین جهان از بعد از انقلاب صنعتی افزایش داد. بهمین دلیل نیز مؤسسات مالی بوجود آمدند که کار آنها آنالیز پروژه‌ها و ایجاد گرایش برای سرمایه‌گذاری صنعتی بود، بطوریکه از قبل این فعالیتها می‌توانستند به بهره مالکانه خود دست یابند. جریان این دو سرمایه به صورت بسته عمل نکرد. از آن جایی که مبادله اولیه میان کشورهای غیرصنعتی و یا تازه صنعتی با این کشورها براساس مبادلات مواد خام با کالای ساخته شده انجام می‌شد، بنابراین محورهای ارتباطی خاصی میان این دو سرمایه از طریق سرمایه نالنی به نام سرمایه‌های مواد خام شکل گرفت.

سرمایه‌های مواد خام خدام آندسته از سرمایه‌هایی بودند که امکان دسترسی به منابع مواد خام صنایع را فراهم می‌کردند. این دسته از صنایع در ابتدا از طریق خرید زمین‌هایی که منابع مواد خام در آنها به صورت معادن مجتمع بودند عمل کردند. اما به تدریج با اوج‌گیری

دولت، هر اصلاحی را باید از خود شروع کند

نهضت‌های ضد استعماری نوع فعالیت آنها دگرگون شد، بطوریکه رابطه آنها با بازارهای داخلی کشورهای ضعیف جهان سؤم بسیار اندک گردید، در حالی که روابط آنها با دولتها که انحصار فروش این منابع را بدست گرفتند بیشتر شد. همین ارتباط بود که توانست جاذبه لازم را برای گرایش سرمایه‌های مالی به سوی این دسته از سرمایه‌ها ایجاد کند، به طوری که این بار این سرمایه‌ها نه در نقش واسطه‌ای میان منابع مانی و کار که در نقش واسطه‌ای میان دوتهای کشورهای جهان سؤم و تراست‌های تسلیحاتی و بازارهای مصرف عمل کردند.

بدین ترتیب با وحدت میان سرمایه‌های مواد خام با سرمایه‌های مالی وضعی بوجود آمد که دیگر امکان حرکت سرمایه‌های صنعتی به سوی کشورهای جهان سؤم میسر نشد، جهان بخصوص از بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه هفتاد قرن بیستم ناظر بر اوج‌گیری چنین ارتباطاتی بود. داستان از این قرار بود:

الف - کشورهای جهان سؤم به دلیل انحصارات بر روی مواد خام و تجارت اقلام عمده خود صاحب دولت‌هائی غول آسا و ثروتمند شدند. البته این ثروت نه از راه تولید بلکه از راه فروش مواد خام شکل گرفت.

ب - به تدریج با اوج‌گیری قدرت دولت، تمامی نطفه‌های کارآفرینی و سرمایه‌های معطوف به آن خشکیدند، در حالی که یک طبقه جدید متوسط مصرفی وابسته به این دولتها به وجود آمدند.

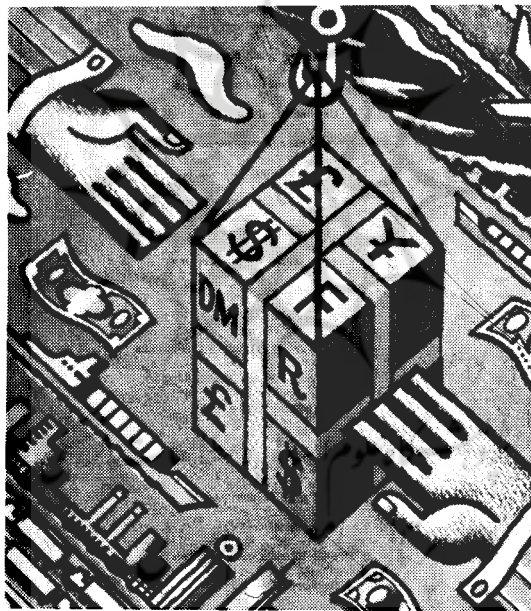
ج - هرچه دولتها غول آساتر می‌شدند، منابع کارآفرینی کمتر و هزینه‌های آنها بیشتر می‌شد. در همین جا بود که سرمایه‌های مالی به میدان آمدند و در ابتدا خلاء میان سطح درخواست بازار به مواد خام و نیازهای این دولتها را پر کردند.

د - جریان وام‌گیری جریانی برای

تنظیم ساختار تولیدی از طریق ریزش بهره‌کار به بهره‌مالکانه نبود، بلکه تنها برای خواستهای دولتهای غول آسا که عمدتاً شامل خرید تسلیحات در ارتباط با خارج و خرید مواد مصرفی در ارتباط با داخل بود، تنظیم می‌گردید.

چنین تنظیمی یکی از عوامل بسیار مخرب در شتاب‌گیری جریان مصرف رشد اقتدار مصرفی در جامعه بود. در حالی که در کشورهای صنعتی جریان وام میان دو بهره‌مالکانه و کار در نوسان بود و می‌توانست دائماً بر سطوح کار و ارزش افزوده اجتماعی بیافزاید همین جریان در کشورهای دارنده مواد خام تنها توانست بر سطح رابطه میان بهره مالکانه و فروش مواد خام بیافزاید. از حدود سالهای ۱۳۴۰ به بعد ما ناظر بر

دلار، بر این مبلغ اضافه کنید در حدود ۲۵۰ میلیارد دلار فروش نفت را، آنوقت متوجه می‌شوید، هیچ تناسبی میان سطح سرمایه‌گذاری کار آفرینانه و این حجم عظیم از مصرف وجود نداشته است. البته هیچ‌گاه نباید مخارج جنگ تحمیلی را از نظر دور داشت که خود رقمی است که باید مورد تجزیه تحلیل قرار گیرد. با این حال باید توجه داشت که حتی با کسر این مخارج باز هم سیاست اخذ وام و چگونگی حرکت آن میان سطوح بهره مالکانه و مصرف تغییر نکرد. نمونه‌اش را می‌توانید در آمارهای ملاحظه کنید که نمایانگر شتاب‌گیری حرکت این بولدوزر در این ۱۵ ساله اخیر بوده است، برای مثال تعداد کارمندان دولت در آغاز انقلاب ۱/۲ میلیون نفر بوده است در



حالی که دولت امروزه ۳/۵ میلیون نان خور تمام عیار دارد آنهم با درجه بهره‌وری هفته‌ای ۲ ساعت، و پولش از کجا می‌آید؟ از همان فروش نفت، منابع خام دیگر و وام. به راستی در حالی که دولت می‌تواند در حدود ششصد میلیارد تومان در سال صرفه‌جویی کند و در حدود یکصد میلیارد دلار سرمایه‌های سرگردان ایرانیان مقیم خارج از کشور را جذب کند باید باز هم به دنبال اخذ وام برود؟ همین سؤال می‌تواند ما را به سمت یک سؤال اساسی تر هدایت کند و آن اینکه:

آیا تا زمانی که نتوانستیم مدیریت سیستم‌های خود را اصلاح کرده و

شتاب‌گیری چنین جریانی بودیم. سپس با انقلاب و تکمیل شرایط بعد از آن نیز نتوانستیم ترمز این بولدوزری را که در سربانی افتاده بود تا همین اواخر که ارزش نفت پائین آمد، پیدا کنیم، به طوریکه سیستم دولتی هم از سیستم بانکی داخلی و هم سیستم بانک خارجی وام گرفت. برآورد شده است در حدود ۲۰۰۰ میلیارد تومان وام داخلی توسط دولت اخذ شده است (اسکناس چاپ شده است) که اگر متوسط ارزش هر دلار را یکصد تومان بگیریم می‌شود ۲۰ میلیارد دلار. تقریباً ۳۰ میلیارد دلار هم از سیستم بانکی خارجی وام دریافت داشته‌ایم که جمعاً می‌شود ۵۰ میلیارد

رابطه‌ای قوی میان بهره مالکانه و بهره‌کار برقرار سازیم، حق داریم از منابع داخلی و خارجی وام دریافت داریم؟ به یاد داشته باشیم روزی باید متعهد باز پرداخت این وامها شویم و در آن شرایط شاید از ما این سؤال را کنند که چرا این پولها را صرف مصرف کردید که اکنون تن به بسیاری ناخواسته‌ها بدهید؟ به یاد داشته باشیم که لعن و نفرین ما به دیگران درست به همین دلیل بود. در گذشته سیستم توزیع منابع توجه به سطوح بالای قشر متوسط و نوپای بی‌فرهنگی داشت که به قولی با دلار سیگار خود را روشن می‌کرد. ما در این دوره چه کرده‌ایم؟ اگر نگاهی به زندگی کاسبهای خرد بیاندازید در می‌یابید که اکثر آنها که در گذشته نزدیک (یعنی تا همین پانزده سال پیش) در پشت مغازه خود می‌خوابیدند. اکنون صاحب خانه‌های سه چهار طبقه شده‌اند و نوع بازاری آنها این اواخر سر از کلوب‌های سونا و دیگر مظاهر این نوع از زندگی در آورده‌اند. به عبارت دیگر بجای آنکه منابع بهره مالکانه دولت بر روی فروش مواد خام و وام را به سمت بهره‌کار بکشانیم، تنها توانستیم نوع تقسیم را عوض کنیم و از سطوح بالای قشر متوسط به سوی سطوح پائین و سستی‌تر این قشر بکشانیم.

جیب خالی از دلار و سازمانهای مافیائی

تنها امید در این اواخر و آن هم با ته کشیدن دلارهای نفتی دولت زنده شد. دولتی که هرگاه دست در جیب می‌کرد از آن دلار بیرون می‌ریخت و هرکارمند آن می‌توانست قسام الارز میلیونها دلار شود بیک باره خود را فقیر و جیب خود را خالی از دلار یافت. در همین جا بود که دومین حلقه ارتباطی فعال دولت تنظیم شد بدین ترتیب که، دولت خواست کار همان دلال‌های بازار را بکند و بدین ترتیب شروع کرد به تدریج و گاهی هم سریع تمامی اهرمهای داشته‌های خود را با قیمت روز تنظیم کردن، در حالی که ضعف سازمانی خود را و مدیریت خود را اصلاح نکرده بود، شروع کرد به بالا بردن قیمتها، دولت این بار به سواخ مردم آمده بود و می‌گفت دیگر نمی‌توانم سوسید بدهم، دیگر نمی‌توانم وام بگیرم، بیایند و به اندازه

سازمانهای مافیائی، خود دولت را می بلعند!

خرج کنید و به اندازه بخورید. مردم هم می گفتند اگر چنین است اول خود را اصلاح کن، اول خودت به اندازه کارت و ارزش کارت خرج کن، رطب خورده منع رطب چون کنده. در حالی که دارای سه میلیون و اندی کارمند با بهره‌وری هفت‌ه‌ای ۲ ساعت هستی، چرا توقع داری مخارج اینهمه بی نظمی و کوتاه‌نگری در مدیریت توسط مردم پرداخت شود؟ بلی این صحیح است، به راستی یک دولت تر و تازه و بکر با بهره‌وری بالا باید که از نظر مالی به مردم متکی باشد. اما توجه داشته باشید دولت بکر، نه دولت غول آسا و متورم. آن کدام کارآفرین و نیروی فعال و سرمایه وابسته به آن است که بخواهد با جاذبه چنین دولتی سرمایه‌اش را و تکنولوژی‌اش را به این کشور بیاورد؟ هیچ‌کس، می‌داند چرا چون وقتی کار نبود و نیرو متورم گشت، بخصوص در شرایطی که دولت فقیر هم باشد، سازمانهای مافیائی در سطوح زیرین دولت شروع به کار می‌کنند. آنان حتی خود دولت را هم در خود می‌بلعند. پس کوچک شدن دولت و افزایش بهره‌وری آن در حد مناسب می‌تواند یکی از راههای جذب سرمایه و جلوگیرنده از رشد سازمانهای مافیائی باشد و حتی می‌تواند اخذ وام را هم از طریق اتصال بهره‌مالکانه به بهره‌کار توجیه کند.

اگر بخواهیم شرایط بهینه را برای اخذ وام در کشورمان شماره کنیم، می‌توانیم موارد زیر را برشمرد:

۱- استفاده از منابع مالی که دولت هم اکنون به عنوان بهای ضعف مدیریت خود می‌پردازد، از طریق اصلاح ساختاری سازمانهای وی و تبدیل یک دولت غول آسای چاق، به یک دولت زنده و فعال با بهره‌وری لازم.

۲- تنظیم برنامه‌ای برای حذف سوسید مصرف و ایجاد رقابت برای

تولید، آن هم تولید برای صادرات. تا دولت خود مصرف‌کننده بزرگ است نمی‌تواند از مردم توقع داشته باشد خود کم مصرف کنند. بنابراین دولت برای اعمال برنامه‌ای برای تنظیم مجدد نظام سوسیدهای مصرفی باید اول از خود شروع کند.

۳- تنظیم یک نظام فرهنگی - ارزشی، به طوریکه سرمایه‌های کارآفرینانه از ارزش والائی برخوردار شوند و رابطه ارزشی قوی میان کار و سرمایه برقرار شود. با این برنامه‌هاست که می‌توان سرمایه‌های سرگردان داخلی و خارجی ایرانیان را جذب کرد.

۴- آنگاه است که برای تعیبه نیازهای خود و افزایش ارتباط بهره‌مالکانه و بهره‌کار می‌توان به سراغ وامهای خارجی رفت، امروزه به دلیل شرایط کشورهای جهان سوم که البته کشورهای صنعتی و نظام مالی - مواد خامی آنها نیز مقرر بودند، کشورهای جهان سوم با حجم عظیم ۲۰۰۰ میلیارد دلار وام به سر رسید رسیده که باید پرداخت شود، روبرویند. در حالی که خود از ضعف شدید دولتهائی بهره‌منداند که حتی قادر به اداره مخارج روزمره خود نیستند، مخارجی که عمدتاً از طریق غول آسا شدن آنها و نظام سوسید مصرف، چندین برابر شده و چون کوهی که نمی‌توان آن را تکان داد می‌نماید.

فروشنده و مشتری فقیر

بی‌مناسبت نیست که امروزه هیچ بانکی در دنیا حاضر نیست بدون تنظیم برنامه‌ای برای ارتباط بهره‌مالکانه با بهره‌کار و امی در اختیار نیازمندان قرار دهد. می‌داند که هیچ فروشنده‌ای به دنبال مشتری فقیر نمی‌رود، بنابراین تنظیم مجدد ساختاری رابطه سرمایه‌های مالی با سرمایه‌های کار و تولید، در دستور کار بانکهای بزرگ جهان نیز قرار گرفته است. در همین جا می‌توان با نوعی توجید مساعی میان این دو سیاست روبرو شد هرچند که گروهبائی نسبت به برنامه‌هایی از این دست اظهار بدبینی شدید می‌کنند. اما باید گفت اگر چنین نکنیم در باتلاقی از بحران و آینده‌ای

بسیار مبهم فرو خواهیم رفت. جهان در دهه شصت و اوائل هفتاد ناظر بر ریخت و پاش و رشد اقبال مصرفی در جهان سوم بود، اما در اواخر دهه هفتاد این وضع دگرگون شد.

در ابتدا این شوروی یعنی بزرگترین دولت از نمونه دولتهای غول آسا بود که به طرز حیرت‌آوری فرو ریخت. جریان تنظیم مجدد سرمایه آنچنان سریع انجام شد که دولت مزبور حتی فرصت پیدا نکرد بر روی تنز سرمایه‌داری دولتی خود تجدید نظر کند و نوعی نظام صرفه‌جویی تدریجی در خود بوجود آورد. سرمایه‌ها برای دولت شوروی بمانند زلزله‌ای بود که تمامی ساختمان به ظاهر سوسیالیستی با بهتر بگوئیم مبتنی بر سرمایه‌داری دولتی آن را فرو ریخت و حتی فرصت بازسازی مجدد هم به آن نداد.

تنظیم مجدد سرمایه به معنی تنظیم مجدد ارتباط میان سرمایه‌های مالی با صنعتی است که آن را در جمله رابطه بهره‌مالکانه با بهره‌کار تعریف کردیم. به هر تقدیر این صحیح است که چنین ارتباطی بنابر شرایط بحرانی بازمانده از عصر مبادله مواد خام با کالای مصرفی به درستی برقرار نمی‌شود. اما هوشمندان جوامع جهان سوم باید بدانند که نبودن ثبات برای این ارتباط به معنی فروپاشی تمامی جغرافیای سیاسی موجود جهان از طریق نوعی تخریب میان مدت خواهد بود، به طوری که بر ویرانه‌های این فروپاشی جغرافیای سیاسی جدیدی به وجود خواهد آمد که محورهای قدرت آن را سرمایه‌های کار و تولیدی منطقه‌ای تنظیم خواهند کرد. هرچند که بهای سختی برای این فروپاشی باید پرداخت در حالی که از هم اکنون می‌توانیم زوایای نوعی توجید مساعی میان کشورهای صنعتی و جهان سوم را از طریق تنظیم مجدد ارتباط و مبادله بررسی کرده و سیاستهای مشترک را پی‌ریزی کنیم. قرون و اعصار استعماری ذهن ما را سرشار از بی‌اعتمادی کرد، هنوز هم این بی‌اعتمادی از بسیاری از نقاط جهان سر بر می‌کشد. علت نیز روشن است، به نظر می‌رسد جهان امروز جهانی است که آماج دوگرایش است،

گرایش اول همان گرایشی است که جهان را به سوی جنگ، مناطق منشج و حل آنرا کونیستی تضادها می‌کشاند. همان گرایشی که سرانجام دو هزار میلیارد دلار وام بر دوش کشورهای جهان سوم گذارد. و گرایش دیگر که تمایل به حل این جدالها از طریق ایجاد نوعی فضای مبادله جدید یعنی مبادله کالا با کالا دارد. ارزش سیاستمدار و اندیشمند ما در آن است که بتواند کشور را از جنبه چنان جدالی خارج و وارد به نوعی از مبادله و ارتباط‌کننده در آن ارتباط، میان سطوح سرمایه‌های مالی و بهره‌های مالکانه با سرمایه‌های صنعتی و بهره‌های کار مبادله‌ای قسوی برقرار گردد. در غیراینصورت آینده برای ما چندان روشن نخواهد بود.

و سرانجام به عنوان نتیجه می‌توان بر این نکته تأکید کرد که گرایش غالب در جهان معاصر گرایشی است که تمایل به ایجاد ارتباطی قوی میان بهره‌مالکانه و بهره‌کار دارد. برای این ارتباط نیز باید شرایط لازم را از طریق اعمال سیاستهای صرفه‌جویانه برقرار کرد. بی‌شک این سیاستها باید از دولتها آغاز شوند، دولتهائی که دهه شصت قرن بیستم میلادی برای آنها دهه‌ای طلایی به حساب می‌آمد و جیششان سرشار از دلارهای حاصل از فروش مواد خام بود. بلاشک تنظیم یک رابطه مالی بر اساس اخذ وام تنها زمانی مؤثر است که بتوان از طریق بهینه‌سازی ساختارهای تولیدی و کارآفرینی رابطه‌ای فعال و دقیق میان این نوع از سرمایه‌ها با سرمایه‌های مالی موجود در جهان برقرار کرد. منظور از این رابطه آن است که دولتها باید نقش خود را از عامل اخذ وام به نقش ناظر برای این نوع از مبادلات تبدیل کنند. بهترین روش آن است که میان سرمایه‌های صنعتی داخلی و سرمایه‌های مالی خارجی رابطه‌ای فعال برقرار کرد و این رابطه زمانی برقرار خواهد شد که دولتهائی این چنین غول‌آسا به نقش مؤثر جدید خود آشنا شوند. نقشی که با کوچک شدن آنها برجسته‌تر و مهتمتر می‌گردد و آنان را از بلعیده شدن توسط بحرانهای غیر قابل پیش‌بینی نجات خواهد داد. □